



مای دررس

درس شانزدهم

خسرو

از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم. در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نمره‌هایش بیست بود. وقتی معلم برای خواندن انشا خسرو را پای تخته صدا می‌کرد، دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم، بر می‌داشت و صفحه سفیدی را باز می‌کرد و ارتجالاً انشایی می‌ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی‌ها «اجرامی‌کرد» و یک نمره بیست با مبلغی آفرین و احسن تحویل می‌گرفت و مثل شاخ شمشاد می‌آمد و سر جای خودش می‌نشست!

قلمرو زبانی: ارتجالاً؛ بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن، بی‌درنگ

قلمرو ادبی: کنایه: «مثل شاخ شمشاد» کنایه از «شاد و خوشحال». / تشبیه: مثل شاخ شمشاد / صدای گرم: حس آمیزی
و اما سبک «نگارش» که نمی‌توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی‌نوشت؛ باید بگویم سبک «تقریر» او در انشا
تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی. در آن زمان ما گلستان سعدی را از بر می‌کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور
و متون ادبی و «نصاب الصبیان» را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می‌دادند. خسرو تمام درس‌ها را سر کلاس
یاد می‌گرفت و حفظ می‌کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.

قلمرو زبانی: تقریر: بیان کردن، بیان از بر کردن: حفظ کردن

یک روز میرزا مسیح خان، معلم انشا، که موضوع «عبرت» را برای ما معین کرده بود، خسرو را صدا کرد که
انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفترانشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گپرا و حرکات
سر و دست و اشارت‌های چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح خان سخت نزدیک بین بود و حتی با عینک دور بیضی و دسته
مفتولی و شیشه‌های کلفت زنگاری، درست و حسابی نمی‌دید و ملتفت نمی‌شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می‌خواند.

قلمرو زبانی: دسته مفتولی: دسته سیمی. / زنگاری: منسوب به زنگار، سبز رنگ / ملتفت: متوجه

باری، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد:

«دی که از دبستان به سرای می‌شدم، در کنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم که بال و پر افراشته در
هم آمیخته و گرد برانگیخته اند...»

قلمرو زبانی: دی: دیروز / سرا: خانه / می‌شدم: می‌رفتم / برزن: محله / بال و پر افراشته در هم آمیخته و گرد

قلمرو ادبی: کنایه: «برانگیخته اند» کنایه از «جنگ و دعوا می‌کردند»

در آن زمان، کلمات «دبستان» و «برزن» مانند امروز متداول نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر
داشت و حتی در صحبت و محاوره عادی و روز مره خود نیز آنها را به کار می‌برد و این یکی از
استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ او بود.

قلمرو زبانی: محاوره: گفت و گو / متداول: رایج

قلمرو ادبی: کنایه: «چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ» نمونه‌ای کوچک از شیرین‌کاری‌های گوناگون.

حس آمیزی: «چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ» نمونه‌ای کوچک از شیرین‌کاری‌های گوناگون. حس آمیزی (خوشمزگی: چشیدن،
رنگارنگ: دیدنی)

انشای ارتجالی خسرو را عرض می‌کردم. دنباله‌اش این بود:

«یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان
بگریخت. لیکن خروس غالب، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان. بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخدول و نالان استرحام می
کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را کوفت که «پولاد کوبند آهنگران».

قلمرو زبانی: لاجرم: ناگزیر / مخدول: خوار شده / غالب: چیره / استرحام: طلب رحم

قلمرو ادبی: سپر بینداخت: کنایه از «تسلیم شد» / «جهان تیره شد پیش آن نامدار» و «که پولاد کوبند آهنگران»: تضمین شعر فردوسی

دیگر طاقت دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروس مغلوب را با دشنه‌ای که در جیب داشتم، از رنج و عذاب
برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه‌اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرت
همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم بس چرب و نرم.

قلمرو زبانی: جستم: پریدم / دشنه: خنجر / بسمل کردم: سرش را از تن جدا کردم / هلیم: نوعی غذا، مُمال هلام.

قلمرو ادبی: چون برق: تشبیه و کنایه از «سریع» / تشخیص: خروس سنگدل / سنگدل: کنایه از «بی رحم» حلالش کردم: کنایه از «سر

بریدن»

«مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یا بدت زان خورش، پرورش»

قلمرو ادبی: کنایه: «به دل راحت نشستم» کنایه از «با آسودگی»

قلمرو فکری: فقط غذای شاهانه بخور تا جانت از آن غذا پرورده شود.

به دلِ راحت نشستم و شکمی سیرِ نوشِ جان کردم:

«دمی آب خوردن پس از بدسگال / به از عمر هفتاد و هشتاد سال»

قلمرو زبانی: بدسگال: بد اندیش

قلمرو ادبی: کنایه: «دمی آب خوردن» کنایه از «لحظه ای راحت بودن» / مصراع دوم: کنایه از «عمر طولانی»

قلمرو فکری: لحظه ای با آرامش زندگی کردن بعد از دشمن بد اندیش بهتر است از عمری طولانی همراه با نگرانی.

میرزا مسیح خان با چهره گشاده و خشنود، قلم آهنین فرسوده را در دواتِ چرک گرفته شیشه‌ای، فرو برد و از پشتِ عینکِ زنگاری، نوکِ قلم را ورنانداز کرد و با دو انگشتِ بلند و استخوانی خود کُرک و پشمِ سرِ قلم را با وقار و طمأنینه تمام پاک کرد. و پس از یک ربع ساعت، نمره بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابدأ هم ایرادی نگرفت که بچه جان، اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش «مناسب حال درویشان» باشد؛ دیگر این که، خروس غالب چه بدسگالی به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ خروس عبرتِ چه کسانی بشود؟ و از همه این‌ها گذشته اصلاً به چه حقّ خروس‌های مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر، به قول امروزی‌ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

قلمرو زبانی: دوات: مرکب / کُرک: پشم. / وقار: سنگینی / طمأنینه: آرامش

عرض کردم: حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند؛ با این حال، شاگردِ ممتازی بود و از همه درس‌های حفظی بیست می‌گرفت. مگر در ریاضی که «گُمیش لنگ بود...» و همین باعث شد که نتواند تصدیق‌نامه دوره ابتدایی را بگیرد.

قلمرو زبانی: تصدیق‌نامه: گواهی‌نامه / گُمیت: اسب سرخ مایل به سیاه

قلمرو ادبی: کنایه: «گُمیش لنگ بود» کنایه از «مشکل داشت».

من خانواده خسرو را می‌شناختم. آن‌ها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی مادر شد. پدرش آقا رضا خان توجهی به تربیت او نداشت. فقط مادر بزرگ او بود که نوه پسریش را از جان و دل دوست می‌داشت. دل‌خوشی و دل‌گرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی با خدا، نماز خوان، مقلّس. با قربان و صدقه خسرو را هر روز می‌نشانند و ادا می‌کرد قرآن برایش بخواند. دیگر از استعدادهای خداداد خسرو، آوازش بود. معلم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می‌گفت؛ زیاد هم می‌گفت اما به قول نظامی «خشت می زد». زنگ قرآن که می‌شد، تا پایش به کلاس می‌رسید، به خسرو می‌گفت: «بچه! بخوان». خسرو هم می‌خواند.

قلمرو ادبی: جان و دل: مجاز از «کل وجود» / دل‌خوشی و دل‌گرمی: کنایه از «امیدواری و خشنودی» / «خشت زدن» کنایه از «پُرحرف بودن».

خسرو موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش خان آموخته بود. یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهناز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوان دراز از بر کلاس‌ها رد می‌شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست. آواز خوانی است!». میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد، خسرو این بیتِ سعدی را با آواز خوش شش دانگ خواند:

قلمرو زبانی: شهناز: یکی از آهنگ‌های موسیقی، گوشه‌ای از دستگاه شور. / عتاب: سرزنش کردن/دانگ: بخش، یک ششم چیزی.

شش دانگ: تمام و کمال

«اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب / گر ذوق نیست تو را، کژ طبع جانوری»

قلمرو زبانی: اشتر: شتر / طرب: شادمانی، خوشدلی

قلمرو فکری: شتر با شعر خوانی عرب، به وجد و شور می‌آید (شاداب می‌شود). اگر تو (با شنیدن این شعرها) نشاط و شادابی نداشته باشی جانور بی ذوقی هستی.

مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم برنیاورد. خسرو هم چنان می‌خواند و مدیر از پشت در گوش می‌داد و لذت می‌برد که خود مردی ادیب و صاحب دل بود.

قلمرو زبانی: ادیب: ادب دان / صاحب‌دل: عارف، آگاه

قلمرو ادبی: دم برنیاورد: کنایه از حرف نزد

یک روز خسرو بر خلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و بته نقاشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است!

قلمرو زبانی: مألوف: آشنا، مانوس

قلمرو ادبی: کنایه: « آفتاب از کدام سمت برآمده» کنایه از « چه اتفاقی افتاده»

زنگ اول، نقاشی داشتیم. معلم نقاشی ما یکی از سرتیپ‌های دوران ناصرالدین شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می‌گفتیم. خسرو با آن که کیف همراه آورده بود، دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با «ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید: «جناب سرتیپ، این را من از روی «طبیعت» کشیده‌ام؛ چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت: «خوب کشیدی، دستت خیلی قوت داره!»

قلمرو زبانی: ضمایم و تعلیقات (ضمایم: ج: ضمیمه / تعلیقات: ج: تعلیقه): وابسته‌ها و پیوسته‌ها و در این متن مقصود نشان‌های ارتشی است.

/ از روی طبیعت کشیده‌ام: از روی ذوق و استعداد طبیعی کشیده‌ام. / دستت خیلی قوت داره: مهارت داری.

خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم دیدم محتوای آن کوزه‌های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مرئاجات». معلوم شد مادر بزرگش مرئیا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حلبی و کوزه‌ها را آورده بود. خسرو بزرگ‌ترین کوزه را که مرئیا به داشت، خدمت جناب سرتیپ برد و دو دستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که رهاوردی باب دندان نصیص شده بود، با خوش‌رویی و در عین حجب و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مرئیا از کوزه بیرون نمی‌آمد، با سرانگشت تدبیر آن را خارج می‌کرد و با لذت تمام فرو می‌داد و به صدای بلند می‌گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر» که شکر نعمت نعمت افزون کند.

قلمرو زبانی: رهاورد: هدیه / باب دندان: مطابق میل / بالا کشید: خورد

گفتم خسرو آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فرا گرفتن موسیقی. وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستان موسیقی شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملی برود ... خسرو بی میل نبود که دنبال موسیقی برود ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حلالیت نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیلۀ من عالمان دین بودند». خسرو هم با آن که خودرؤ و خودسر بود، اندرز مادر بزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پی موسیقی نرفت.

قلمرو زبانی: فیاض: بخشنده، فیض دهنده / اوان: وقت، هنگام، دوران / مطربی: نوازندگی و خوانندگی / خودرؤ: خود رأی، خود

سر

خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت. با آن سن و سال با شاگردان کلاس‌های هشتم و نهم (مدرسه ما نه کلاس بیشتر نداشت) کشتی می‌گرفت و همه را زمین می‌زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمره هفت بیاورد، با آن که نمره‌های دیگرش همه عالی و معدل نمره هایش ۱۵/۷۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد. پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت.

من دیگر او را ندیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان تشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکی و حسابگری به قول خودش «فرو کوفت» و در چشم به هم زدنی پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می‌شناختند و می‌ستودند و تکریمش می‌کردند. ولی چه سود که «حسودان تنگ‌نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند (این عین گفته خود اوست، در روزگار شکست و خفت) به طوری که در مسابقات سال بعد با رسوایی شکست خورد و بی سر و صدا به گوشه‌ای خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود». این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید. «فی‌الجملة نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد.» تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.

قلمرو زبانی: فرو کوفت: شکست داد. / عنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه / مرد میدان نبود: ناتوان بود / منجلاب: محل جمع شدن

آب‌های کثیف و بدبو / معاصی: ج: معصیت / منکر: زشت، ناپسند / مُسکر: چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد مثل شراب.

قلمرو ادبی: تشبیه: منجلاب فساد (فساد مانند منجلابی است)

روزی در خیابان او را دیدم؛ شادی کردم و به سویش دویدم. آن خسرو مهربان و خون‌گرم با سردی و بی‌مهری بسیار نگاهم کرد. از چهرهٔ تکیده‌اش بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید. چشم‌های درشت و پُر فروغش چون چشمه‌های خشک‌شده، سرد و بی‌حالت شده بود. شیرۀ تریاک، آن شیر بی‌باک را چون اسکلتی و حشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟! قلمرو زبانی: تکیده: لاغر و باریک اندام.

قلمرو ادبی: سیه‌روزی: تناقض (پارادوکس) / شیر، شیر: جناس

از حالتش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می‌آمد، با زهرخندی گفت: «داد زن؛ من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقُول». فهمیدم گر هم شده‌است. با آن که همه چیز خود را از دست داده بود، هنوز چشمهٔ ذوق و قریحه و استعداد ادبی او خشک نشده بود و می‌تراوید. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم. آهی کشید و گفت: «مادر بزرگم دو سال است که مرده‌است. بابام راستش نمی‌دانم کجاست». گفتم: «خانه‌ات کجاست؟»

قلمرو زبانی: - گویی از ته چاه در می‌آمد: به سختی شنیده می‌شد. / - من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقُول: من گوش شنوا ندارم به چه کسی می‌گویی. / - می‌تراوید: می‌چکید (مثل چکیدن آب)

قلمرو ادبی: زهر خند: حس آمیزی

آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:

«کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بَرَدش تا به سوی دانه و دام»

و بدون خداحافظی، راه خود را گرفت و رفت. از این ملاقات، چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه‌ای، زیر پلاسی مدرس، بی‌سر و صدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد. قلمرو زبانی: پلاس: جامه ای کم‌ارزش، گلیم درشت و کلفت.

عبدالحسین وجدانی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- برای هر یک از واژه‌های زیر یک «معادل معنایی» و یک «هم آوا» بنویسید:

قضا: معادل معنایی: تقدیر / هم آوا: غزا (جنگ)، غذا

مغلوب: معادل معنایی: تسلیم / هم آوا: مقلوب

۲- از متن درس، هفت واژه مهم املائی بیابید و بنویسید.

مخذول، استرحام، بدسگال، وقار، طمأنینه، الزام، غالب

۳- از متن درس برای هر یک از انواع جمله، نمونه‌های مناسب بیابید.

ساده: از همهٔ درس‌های حفظی بیست می‌گرفت. مرکب: همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو

کیف همراه آورده است.

۴- نقش دستوری ضمیرهای پیوسته را در جمله‌های زیر مشخص کنید:

الف) دیگر طاقت دیدنم نماند. / مضاف الیه (دیگر طاقت دیدن من نماند).

ب) (که) جان یابدت زان خورش پرورش / مضاف الیه (که جان تو از آن خورش پرورش یابد)

قلمرو ادبی:

۱- مفهوم هر یک از کنایه‌های زیر را بنویسید: www.my-dars.ir

الف) باب دندان بودن: مطابق میل بودن / ب) سپر انداختن: تسلیم شدن

ب) مرد میدان بودن: توانایی کاری داشتن / ج) لنگ بودن: کمیت: ناتوان بودن

۲- یکی از شیوه‌های طنزنویسی، نقیضه پردازی یا تقلید از آثار ادبی است؛ نمونه‌هایی از کاربرد این شیوه را در متن درس بیابید.

۳- آوردن بخشی از آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در میان کلام «تضمین» می‌گویند. نمونه‌ای از آرایهٔ تضمین را در متن درس بیابید.

زینهار از قرین بد ، زنهار وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ سعدی
همان طور که می بینید سعدی در سروده خود، آیه ای از قرآن کریم (سوره بقره، آیه ۲۰۱) را عیناً آورده است.
قلمرو فکری:

۱- در باره ارتباط مفهومی سروده زیر با متن درس توضیح دهید:

با بدان کم نشین که صحبت بد / گر چه پاکی تو را پلید کند
آفتابی بدین بزرگی را / لگه ای ابر ناپدید کند
هم نشینی با انسان های بد ، آدمی را به انحراف می کشاند و باعث سقوط و نابودی او می شود.

۲- به سروده های زیر از سعدی توجه کنید. هر یک با کدام قسمت از متن درس ، ارتباط معنایی دارند؟

هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست / به غیر مصلحتش رهبری کند ایام
کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام
چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او / سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد

از چهره تکیده اش بدبختی و سیه روزی می بارید. چشم های درشت و پُر فروغش چون چشمه های خشک شده ، سرد و بی حالت شده بود. شیره تریاک، آن شیر بی باک را چون اسکلتی وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟! از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می آمد، با زهرخندی گفت: «داد زن؛ من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقُول». فهمیدم گر هم شده است

۳- اگر شما به جای نویسنده بودید ، این داستان را چگونه به پایان می رسانید؟

روان خوانی: طراران

چنین گویند که مردی به بغداد آمد و بر دراز گوش نشسته بود و بزی را رشته در گردن کرده و جلاجل در گردن او محکم بسته ، از پس وی می دوید.....

قلمرو زبانی:

جلاجل: زنگ ، زنگوله / طرّار: دزد / موضع خالی یافت: مکان را خالی از مردم دید / کوچه تنگ: کوچه کم عرض / دُنب: دم
طرفه: عجیب ، شگفت آور / در این کوچه فروشد: در این کوچه به سمت پایین می رفت / بر خود منت دارم: احسان شما را بر خود می پذیرم / تو را چه رسیده است؟: برای تو چه اتفاقی افتاده است؟ / در این چاه نمی توانم شد: نمی توانم داخل این چاه شوم / دستار: عمامه ، سربند / ملال گرفت: مرد به ستوه آمد / پاس خود می دارم: از خود مراقبت می کنم.

درک و دریافت:

۱- به نظر شما ، چرا شخصیت اصلی قصه ، به چنین سرنوشتی دچار شد؟ به علت سادگی و زود باوری بیش از حد.

۲- درباره لحن و بیان داستان توضیح دهید.